هوالعلیم

رؤیت هلال و کیفیت ثابت شدن آن

شرح دعای ابوحمزه ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۳۶

- مجلس چهارم

بیانات

حضرت آیت‌اللَه حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس‌الله‌سرّه

أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم

وصلَّى اللَه علىَ سيدنا و نبينا أبى‌القاسم مُحَمّدٍ

وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم

أجمَعينَ

وَ مَا أَنَا يا رَبِّ وَ مَا خَطَرِى هَبْنِى بِفَضْلِک وَ تَصَدَّقْ عَلَىَّ بِعَفْوِک؛ ای پروردگار من، من کجا و موقعیت و جایگاهم در نزد تو کجا، حال که چنین است به فضل خودت بر من ببخش، نه با عدل و حسابرسی، و به عفو خودت با من رفتار کن و تصدق نما.

قبل از پرداختن به مطالب گذشته یک مطلبی را خدمت رفقا عرض می‌کنم گرچه در سال‌های قبل به واسطه یک همچنین قضایایی که پیدا شده بود بنده عرض می‌کردم؛ آن مسأله بودن روز پنجشنبه به عنوان اول ماه رمضان یا نبودن آن است! مطلبی را که

باید خدمت دوستان عرض کنم این است که هلال ماه ثبوتش از نظر شرعی به دیدن با چشم ظاهر است، بدون دخالت آلات و ادوات دیگر، از قبیل دیدن با تلسکوپ‌ها یا دوربین‌های بسیار قوی و همین‌طور رفتن در ارتفاعات بسیار زیاد که از افق هلال بالاتر است مانند سوار شدن به هواپیما و به بالا رفتن در حدی که از سطح افق این هواپیما ارتفاع بیشتری پیدا می‌کند و بدین وسیله [هلال ماه] قابل رویت می‌شود. آنچه را که شارع مدنظر قرار داده است در ثبوت اوّل ماه عبارت است از دیدن با چشم ظاهر. چنانکه فرموده است: **«صُوموا لِرُؤيتِهِ، و أفْطِرُوا لِرُؤيتِه**[1]**؛** با دیدن ماه روزه بگیرید و با دیدن ماه افطار کنید.» قطعاً در آن زمان عرف، ملاک را در پیدایش ماه و خروج از ماه و خروج از شهر، چشم ظاهر می‌دانست، آنها که رصد نداشتند، وسایل و آدات مکانیکی نداشتند، آن زمان که تلسکوپ و اینها اختراع نشده بود، دوربین نبود، آن زمان هواپیما نبود،

---

[1] ولایت فقیه، ج ۳، ص ۷۷ و رساله نوین، ص ۸۲: رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم که فرمود: **صُوموا لِرُؤيَتِهِ، و أفْطِرُوا لِرُؤيَتِه!**

رفتن به بالای ابرها نبود.

همین ملاک دیدن ظاهر، این ملاک برای داخل شدن در شهر و در ماه مورد توجّه بوده و بر همین سیره هم شارع و پیامبر ماه‌های خود را قرار می‌دادند. یکی از چیزهایی که مستحب است استهلال است، انسان در ابتدای ماه استهلال کند و برود و ماه را ببیند، و جهتش هم این است که بر ورود ماه از نقطه نظر عبادی، احکامی تعلق می‌گیرد و باید انسان بداند که این عبادت را به چه کیفیتی انجام بدهد و به چه صورتی انجام بدهد.

عبادت این‌طور نیست که بخواهد این‌طرف و آن‌طرف بشود، یک روز انسان زودتر انجام بدهد، یا یک روز دیرتر انجام بدهد، بدون توجّه به این مسأله بخواهد [عبادت] بکند. وقت عبادت مشخص است، دهم ذی‌الحجه عید قربان است، نه یازدهم ذی‌الحجه درست است نه نهم ذی‌الحجه. عید قربان برای روز مخصوص است، با اعتبار ما این طرف و آن طرف نمی‌شود، روز عرفه یک روز خاص است، این مطلبی که امشب دارم خدمت رفقا می‌گویم خیلی مهم و دقیق است و عمداً گفتم که خب همه

متوجّه این قضیه بشوند حالا آن کسانی که به این مسأله توجّه ندارند و با دیدن تلسکوپ و اینها [مسئله را] کافی می‌دانند اگر متوجّه این قضیه نیستند به این مسأله توجه کنند.

روز عرفه برای خصوص نهم ذی‌الحجه است، آثاری که بر روز عرفه مترتب است برای خود نهم است نه روز هشتم یک همچنین آثاری هست و نه روز دهم و یازدهم، که ما این همه تاکید در روایات داریم، در آثار داریم، کسی که روز عرفه این کار را بکند، روزه بگیرد و دعا بخواند، چکار بکند، خداوند همه گناهان او را آن‌چنان می‌آمرزد که انگار از مادر متولّد شده، اینها مال خصوص روز عرفه است که روز نهم است. یا اینکه فرض بکنید که عید غدیر عیدی است که مربوط به هجدهم ذی‌الحجه است، در این رساله نوروز که بنده نوشتم این مطالب را یک مقداری در آنجا اگر رفقا مطالعه کرده باشند آنجا توضیح دادم که آثار تکوینی را خداوند بر این ایام بار کرده به نحوی که این آثار با این‌طرف و آن‌طرف رفتن از بین خواهد رفت، با اعتبار ما این آثار درست

نمی‌شود، این یک آثار تکوینی است.

و همین‌طور راجع به عید فطر عیدی است که مخصوص به آخر رمضان است و این‌طرف و آن‌طرف نمی‌شود، یعنی خصوصیات آن روز، برکاتی که در آن روز می‌آید، فیوضات و عنایاتی که از جانب خداوند در آن روز نازل می‌شود و انسان احساس می‌کند که امروز روز روزه نیست، این را احساس می‌کند، امروز روز جشن، امروز روز عید است، امروز روز سرور است، این را انسان احساس می‌کند. بعضی از بزرگان، سابق وقتی که گاهی [شک ایجاد] می‌شد اصلًا شاید نیازی به این‌طرف و آن‌طرف سؤال کردن نداشتند و می‌فرمودند: امروز بوی روز عید می‌آید، خب این مشخص است که حال و هوا در امروز با روز روزه فرق می‌کند، یعنی نزول برکات، کیفیت فیض الهی، نزول ملائکه و آوردن آن عنایات خاص الهی ...، چون روز عید برکاتش با روزهای دیگر تفاوت می‌کند، شهادت امام با تولّد امام علیه السلام فرق می‌کند، آن یک خصوصیات دارد این یک خصوصیات، اینها همه مثل هم نیستند. روز عاشورا با روز عید غدیر

دوتاست، دو جور عنایت است، دو جور فیض است، دو جور برکت است، که هر کدام از اینها خب برای انسان لازم است؛ بر این اساس روز اوّل ماه برای مردم باید مشخص بشود تا مسائل خودشان را بر آن مترتب کنند. روز اوّل ماه رمضان باید برای افراد مشخص شود که چه روزی است، آیا امروز است یا فرداست؟ چرا؟ چون ما در ماه رمضان روزهای خاصی داریم یکی از آن روزهای مهم و شب‌های مهم شب بیست و سوم است. شب بیست و سوم، شب قدر است یعنی شبی است که ملائکه نازل می‌شوند و تقدیر سال آینده را در آن شب رقم می‌زنند، لذا داریم در آن شب باید این اعمال را انجام داد، این مراقبه را باید کرد. این‌طور کشک نیست که بگوییم: آقا امشب را شب قدر قرار می‌دهیم! خب این دست ما نیست که آقا امشب شب قدر است، یا اصلًا آقا ما هفته دیگر را شب قدر قرار می‌دهیم!

یادم هست در زمان سابق، در آن زمان سلطنت گذشته یکی از این نماینده‌های مجلس بود، مجلس آن موقع گفته بود که من در خاطرم نیست حالا

اسمش نمی‌دانم چیست کارکنان دولت اینها برای اداء مناسک حج‌شان می‌توانند از تعطیلات تابستان استفاده کنند که هم تعطیلات است و هم می‌توانند مکه‌شان را بروند! خب عموجان تعطیلات تابستان مال تعطیلات تابستان است، مال گردش و جاهایی است که خودتان تشریف می‌برید، ولی موقع مکه به تابستان ربطی ندارد، این مال ذی‌الحجه است، یعنی این‌قدر این نمی‌فهمید که عبادات وقت خاص دارد و در وقت خاص باید آن انجام بشود و الا خب فایده ندارد.

در ماه مبارک، شب بیست و سوم شب قدر است، شب قدر یک شب است، منتهی یک شبی است که در طولش کره زمین می‌گردد، کره زمین که همه‌اش یک جا شب نیست، هر دقیقه‌ای از دقائق بیست و چهار ساعت در یک جا غروب است و در یک جا صبح است، چون این در حال گردش است دیگر، یک شبانه روزی که بر زمین می‌گردد آن می‌شود شب قدر. حالا آن چه شبی است؟ شب چندم است؟ شب بیست و سوم است؛ حالا با توجّه به قرائن و شواهدی که بر این مسأله دلالت دارد.

خُب حالا ما می‌توانیم بجای شب بیست و سوم بگوییم آقا شب پانزدهم را شب قدر قرار می‌دهیم؟! دست ما نیست، شب قدر دست ما نیست، شب قدر دست خداست، خدا هم این را در یک همچنین شبی قرار داده، بیست و دو شب که از ماه رمضان گذشت در شب بیست و سوم می‌شود شب قدر، و این خصوصیات را دارد و این مسائل را دارد. حالا صحبت ما این است که در زمان رسول خدا اوّل ماه چه موقع بود؟ آیا اوّل ماه اوّل ماهی بود که با چشم عادی می‌دیدند یا با تلسکوپ و هواپیما می‌دیدند؟ آن موقع که طیاره نبود، آن موقع که تلسکوپ نبود، آن موقع که این دوربین‌های یک متری و دو متری نبود! با همین چشم، همین چشم ظاهر منتهی چشم عادی نه اینکه حالا چشم ضعیف و [معیوب] با همین چشم عادی می‌گفتند: که بروید بالای بلندی، بالای کوهی، بالای ارتفاعی، در آنجایی غُیومی[1] نباشد، که هوا صاف باشد، مانعی نباشد، افق را نگاه کنید وقتی که هلال در این چند درجه، هفت هشت

---

[1] جمع غیم است بمعنای ابر. لغت‌نامه دهخدا

درجه از افق بالا آمد در آنجا قابل رویت است، البتّه این هم بود که در بعضی از موارد حتّی با وجود بالا و ارتفاع داشتن هلال ممکن بود که دیده نشود. خب در اینجا می‌گفتند که از اطراف هم بیایند [و بگویند هلال را رویت کرده‌اند] کفایت می‌کند، لذا در آن موقع معمولًا ماه را در همین شب اوّل می‌دیدند، در همان زمان‌های به اصطلاح گذشته.

و بعد اگر هم شک می‌کردند دو شب را به عنوان شب إحیاء می‌گرفتند. ما یادمان هست که در همان زمان سابق وقتی شک می‌شد بین اینکه امروز هست یا نیست، هر دو شب را می‌گرفتند که به فیض شب قدر برسند. حتّی یک سال ما یادمان هست که وقتی شک داشتیم، مرحوم‌آقا رضوان‌اللَه علیه شش شب به مسجد برای شب قدر رفتند، شب نوزدهم دو بار و شب بیستم ویکم و بیست و سوم هم هرکدام دوبار تا اینکه به اصطلاح شب قدر را درک بکنند. چون یا این است یا آن است دیگر، نمی‌شود بگوییم: آقا ما امشب این را قرار دادیم و ... روی این جهت ماهی که در زمان رسول خدا و در زمان ائمه‌علیهم‌السّلام رویش اعتبار بود ماهی بود که با این دو چشم

می‌دیدند، نه با تلسکوپ، تلسکوپی که در آن موقع نبود، پس با چی می‌دیدند؟ با همین چشم می‌دیدند و بر این چشم تکیه می‌کردند و روی این چشم حساب باز می‌کردند، نوزدهم می‌گرفتند، بیست و یکم می‌گرفتند و بیست و سوم می‌گرفتند، با همین چشم روز عید فطر می‌گرفتند و با همین چشم روز عرفه می‌گرفتند و روز عید قربان می‌گرفتند و ایامشان را بر این مترتّب می‌کردند، توجّه کردید؟ با همین چشم ظاهر.

حالا صحبت در این است اگر در زمان رسول‌خدا پیغمبر اول ماه را براساس چشم می‌گرفت، ما به چه حکم شرعی الآن آن را با تلسکوپ قبول می‌کنیم و تعین می‌کنیم؟ روی چه حسابی؟ در زمان ائمه که تلسکوپ نبود، در زمان پیغمبر که تلسکوپ نبود، با همین چشم ظاهر می‌رفتند و ماه را می‌دیدند، خیلی خُب، پس ما باید این را بگوییم: اگر در زمان رسول خدا تلسکوپ بود یک روز ماه رمضان رسول‌خدا تغییر می‌کرد! درست است یا نه؟! و پیغمبر با وجود اینکه اطّلاع داشت امروز روز اوّل ماه است فردا را

روز اول ماه می‌گرفت! می‌شود همچنین حرفی بزنیم؟ متوجه شدید چه می‌خواهم بگویم؟ الآن تلسکوپ اختراع شده، در زمان پیغمبر و ائمه که تلسکوپ نبوده، هواپیما نبوده، چه‌جوری برایشان ماه ثابت می‌شد؟ با همین چشم ثابت می‌شد، با همین چشم روز اوّل ماه را می‌گرفتند، با همین چشم شب بیست و سوم ماه رمضان را شب قدر قرار می‌دهند. آیا پیغمبر می‌دانست امروز روز اوّل ماه است یا نمی‌دانست؟ اگر بگوییم نمی‌دانست پس پیغمبر جاهل بود، اگر می‌دانست پس همان روزی که مال پیغمبر است همین روز هم مال ماست. آسمان که تغییر نکرده، زمین که تغییر نکرده، متوجّه شدید ما چه اشتباهی داریم مرتکب می‌شویم؟!

همان روزی که مال پیغمبر و ائمه بوده، چون اینها به عنوان سند هستند دیگر، اینها هستند، آن روزی که پیغمبر آن روز را روز اوّل ماه قرار می‌دهد با چه قرار می‌داد؟ با دیدن این چشم قرار می‌داد، نه با تلسکوپ، نه با بالا رفتن بالای ابرها و با طیاره دیدن که آن اصلًا یک‌جور دیگر است. با دیدن ظاهر پیغمبر می‌گفت ماه‌تان را شروع کنید، با دیدن چشم

پیغمبر می‌گفت ماه‌تان را تمام کنید، با دیدن این چشم پیغمبر می‌گفت روز عید قربان بگیرید، با همین چشم پیغمبر می‌گفت، چون آن موقع که تلسکوپ نبود. خیلی خب، اگر ما بگوییم که در واقع آن روز واقعی یک روز قبل بوده، پیغمبر یک روز بعد اعلام کرد، چون اگر در آن موقع تلسکوپ بود پیغمبر می‌گفت روز قبلش روز اوّل ماه است، پس پیغمبر با علم به اینکه امروز روز دوم ماه است به مردم می‌گوید امروز را روز اوّل بگیرید! این درست است؟! این غلط است. نه مردم شما نمی‌بینید، هنوز تلسکوپ اختراع نشده، هزار سال دیگر اختراع می‌شود آن موقع یک روز می‌آید جلوتر! این حرف خنده‌دار نیست؟ خیال می‌کنم خیلی خنده‌دار باشد و ...

من یک وقت در یکی از فتاوای یکی از آقایان خواندم که الآن فوت کرده و به رحمت خدا رفته، وقتی دلیل می‌آورد در [استدلالش] خوانده بودم می‌گفت: منظور رویت است، حالا چه رویت با چشم عادی چه رویت با چشم تلسکوپ هر دو

رویت است! خیلی برایم جالب بود که عجب، اگر قرار رویت به هر کیفیتی هست، بسیار خب، پس بنابراین بنده سوار هواپیما می‌شوم اصلًا دو روز قبلش، می‌روم این‌قدر ارتفاع پیدا می‌کنم که روز بیست و هشتم را می‌گویم روز اول ماه است، این هم رویت است دیگر! مگر رویت نیست؟ اینقدر می‌روم بالا اصلًا یک روز قبل ...، شما مگر نماز مغرب و عشا را نمی‌خوانید، دارید نماز مغرب را می‌خوانید می‌بینید هواپیما دارد در آسمان راه می‌رود خورشید به آن تابیده، نمی‌بینید؟ وقتی که دارید نماز مغرب را می‌خوانید می‌بینید هواپیما در بالا به آن خورشید تابیده، یعنی این‌قدر این ارتفاع گرفته که از آن مقدار خروج خورشید از تحت افق و ورودش هم بالاتر رفته در زاویه سطوع نور خورشید واقع شده در حالی که شما نماز مغرب را خوانده‌اید و فرضا نافله‌هایش را هم خوانده‌اید و یک ربع هم گذشته ولی در عین حال هنوز شما [نور خورشید را] می‌بینید.

پس بنابراین قطعاً امروز نباید روز اوّل ماه باشد دیگر، این که قطعی است، حالا شما با هواپیما می‌روید بالا ماه را می‌بینید، تکلیف چیست؟ باید

برای روزه‌ات بگویید ماه جدید آمده! این هم دیدن است دیگر! دیدن دیدن است! پس دیدن به هر کیفیتی نیست عزیز من، دیدنی است که در شرایطی باشد که در آن شرایط [هلال] قابل رویت برای چشم باشد، یعنی ماه در حدی از افق بالا آمده باشد که از تحت‌الشعاع خارج بشود، یعنی آن مقدار ارتفاعی که نور خورشید به واسطه غلبه [مانع رویت نباشد] می‌گویند آن قاهره نور شمس آن نور خورشید که در حال غروب هست مانع از رویت هلال برای چشم عادی نشود، آن‌موقع این می‌شود رویت.

بنابراین اگر ما آمدیم از تلسکوپ یا دوربین‌های بسیار قوی، یک وقت دوربین دوربین عادی است نه آن اشکال ندارد، مثلًا دوربینی که در همین حدی که غبار را کنار بزند، غبار را کنار بزند، نه آن تلسکوپی که بر نور شمس غلبه بکند، که اتّفاق افتاده در همین قضیه، تلسکوپی آدم بزند که آنچنان قوی باشد که بیاید و تصویر را نزدیک کند، نزدیک کند که انسان اصلًا حتی با وجود هلال در تحت‌الشعاع که نور خورشید مانع است شما هلال را ببینید، این دیدن

اصلًا قبول نیست، این فایده ندارد، این روز قبل حساب می‌شود، روز بعد حساب نمی‌شود.

پس بنابراین این که ما بگوییم دیدن در اینجا صدق کرد به صرف دیدن، حالا به هر کیفیتی، اوّلًا به هر کیفیت غلط است، چون انسان بعضی از موارد است که می‌بیند ولی قطعاً غلط است، باید دیدنی باشد که دیدن، دیدنِ عادی باشد یعنی همان‌طور که زعمای ما، پیغمبر و ائمه در زمان خودشان همان‌جور ماه را می‌دیدند و بر آن حساب به اعمالشان ترتیب اثر می‌دادند، یعنی روز اوّل می‌گرفتند، روز نوزدهم می‌گرفتند، روز بیست و سوم‌شان را به دیدن می‌گرفتند و همه می‌دیدند، ما هم وظیفه داریم به همین کیفیت عمل کنیم، نه اینکه حالا چون یک دستگاه‌های دیگری آمده و دستگاه‌های جدیدی آمده، انسان بخواهد تغییر بدهد. شب همان شب است، روز همان روز است، تغییری نکرده و ملاک همین است.

یک مطلبی هست و آن این‌که: بله، در بعضی از موارد ما مشاهده می‌کنیم که حکم در زمان رسول‌خدا و در زمان ائمه به یک کیفیت بود، و الان

با وجود بعضی از اکتشافات، بعضی از دستاوردها، بعضی از فناوری‌ها و امثال ذلک تغییر می‌کند و آن جایی است که خود آن موضوع فی حد نفسه حکم خاص برایش بار نمی‌شود، چون آن موضوع در تحت شرایط خاص قرار می‌گیرد حکم آن شرایط را پیدا می‌کند و چون موضوع الان شرایطش تغییر پیدا کرده، حکمش بر طبق اختلاف شرائط، شرایط جدید پیدا می‌کند.

فرض کنید مثلًا استفاده از الکل، الکل یک شیءای است خودش فی حد نفسه نجس است، چه در زمان رسول خدا باشد، چه در زمان ائمه یا در زمان ما، هیچ تفاوتی نمی‌کند، نجس نجس است البتّه الکلی که از مایع بالاصاله باشد، اصلش مایع باشد، نه اینکه آن را تخمیر کرده باشند مثل چوب و اینها، آن نه، آنکه در اصل مثل انگور و اینها باشد آن الکل الکل نجس است بسیار خب حالا نجس است وقتی که نجس شد خب ما از نظر شرعی [روایت] داریم که چیز نجس قابل استفاده نیست، قابل خرید و فروش نیست و قابل [بیع و هدیه] نیست و

معامله‌اش هم باطل است و مصرفش هم خب حرام است و سُحت است. و این مسأله خب در زمان گذشته صحیح بود در زمان پیغمبر از الکل چه استفاده‌ای می‌کردند؟ چیزی نبود. و همینطور بعد از اینها، تا اینکه این قضیه در زمان زکریا کشف شد. بله؟ در زمان زکریا رازی این قضیه خاصیت الکل و اینها در آن زمان به دست آمد و استفاده‌اش برای ضدعفونی‌ها و امثال ذلک و اینها.

وقتی که اینطور شد خب فقیه در اینجا می‌آید فکر می‌کند که آقا این حکمی که رفته روی حرمت الکل، این که الکل الآن حرام است این حرمت استفاده‌اش به خاطر نجاستش است یا به خاطر اینکه استفاده معقول از آن در اینجا متمشی نیست؟! خب در آن زمان نمی‌دانستند، مورد استفاده نبود و اصلا وسایل [استریل‌شان] چیز دیگر بود، نمی‌دانم می‌گرفتند چوب را می‌سوزاندند و خاکستر را چکار می‌کردند و این وسایل ضدعفونی‌شان در آن موقع به این کیفیت بود و همین‌طور از بعضی از گیاه‌ها برای ضدعفونی استفاده می‌کردند که الآن هم هست، الآن هم همین [روستائیان] دارند، در این کوه‌ها از این

گیاه‌هایی که خاصیت آنتی بیوتیکی و اینها دارد وجود دارد و روی زخم و اینها می‌ریزند، از جمله چیزهایی که خاصیت آنتی‌بیوتیکی دارد خود عسل است، عسل طبیعی یکی از چیزهایی است که خاصیت آنتی بیوتیکی دارد و اگر زخمی پیدا بشود حتّی می‌گویند آن‌قدر خاصیتش قوی است که بهبودی‌اش حتّی از وسایل و داروهای شیمیایی امروزی قوی‌تر است و تجربه هم شده است.

امّا نسبت به الکل کسی به این قضیه نرسیده بود که این مسأله این‌طور باشد، خب حالا فقیه وقتی که نگاه می‌کند و می‌بیند که الآن در شرع استفاده از نجس حرام است خب متوجّه می‌شود چون استفاده مفید ندارد، اگر همین استفاده مفید داشته باشد چرا استفاده‌اش اشکال داشته باشد؟ مگر حتماً شخص باید الکل را بخورد؟ نه، الکل را مصرف می‌کند، ضدعفونی می‌کند. الآن این اتاق‌های عمل که استریل و اینها می‌کنند می‌گویند حتماً باید با الکل آن هم الکل انگور [استریل بشوند.] یکی از دوستانمان دکترسجادی می‌گفت اتاق عملی که من در آن چشم

عمل می‌کنم فقط باید با الکل انگور باشد، با غیر از این را من اصلًا قبول ندارم و تایید نمی‌کنم. خب الان این چه اشکالی دارد که استفاده از این الکل مانعی داشته باشد؟ خب نه هیچ مانعی ندارد و خرید و فروشش هم جایز است و هیچ ثمن و پولش هم حرام نیست، مثل نان و خربزه می‌ماند تفاوت نمی‌کند. بله، خوردنش حرام است و در تماس با آن هم انسان بایستی که دستش را آب بکشد و تطهیر بکند. خب اینها به جای خود، امّا اینکه بگوییم نباید اصلًا استفاده شود، و معامله آن اشکال دارد، این از مسائلی است که این دیگر منطق ندارد و این شرعیت ندارد.

ولی بعضی چیزها هست که این مطلب، مطلب دقیقی است، این را هم می‌خواستم خدمتتان در راستای قبله و خورشید و اینها عرض کنم شارع که آن حکم را بیان کرده بر اساس اقتضائات آن موقع است، الآن ما می‌بینیم این اقتضائات وقتی که تغییر می‌کند آن حکم شارع بدون اینکه تغییر پیدا بکند صورت جدیدی به خود می‌گیرد، مثلًا فرض کنید که راجع به قبله، راجع به قبله داریم برای کسانی که در خود مسجدالحرام هستند یا در مکه هستند و برایشان

[کعبه] قابل رویت هست، قابل إتجاه هست، قبله خود کعبه است، خود همین چهارگوش کعبه این می‌شود قبله، لذا کسانی که در مکه هستند نمی‌توانند به این‌طرف و آن‌طرف به هوای اینکه این قبله است ...، مگر اینکه برایشان مانعی باشد و آن‌طور دقت مشکل باشد. حالا کسانی که در مسجدالحرام هستند یا خیابان‌های اطراف هستند، یا هتل‌هایی هستند، منازلی که در همان حول هست قبله می‌شود [همان کعبه]، و برای کسانی که دور هستند و به خصوص در شهرهای بعیده و امثال ذلک قبله می‌شود جهت کعبه، نه خود کعبه. چون کعبه که قابل رویت نیست، چطور ممکن است که یک چهار دیواری چهارده متر در چهارده متر را شما فرض کنید که برای ایران [ملاک] قرار بدهید این اصلًا امکانش نیست، لذا برای آنها جهت [کعبه] می‌شود [قبله] که به همان جهت کعبه نماز بخوانند. حالا یک مقداری این طرف و آن طرف شد این هم ایراد و اشکال ندارد.

مرحوم‌علامه‌حلّی در اینجا یک مطلبی دارد که قابل تأمل است، ایشان می‌فرماید که: این نیست که

در وهله اوّل، کعبه قبله برای همه باشد، بلکه ما از ابتدا دو قبله داریم، برای کسانی که در مسجدالحرام و خیابان‌ها و منازل نزدیک آن هستند، قبله‌شان می‌شود خود کعبه، خود نفس کعبه این قبله است و برای کسانی که دور هستند اصلًا قبله کعبه نیست، جهت کعبه قبله است یعنی همان فضا، همانی که نسبت به آن بایستند، حالا فرض بکنید که چه مصادف با کعبه بشود یا این‌طرف و آن‌طرف بشود، همینقدر به این سمت باشد این می‌شود قبله، خود کعبه دیگر قبله نیست، چرا؟ چون خداوند حکم عبث نمی‌کند که بیاید بگوید ابتدائاً این کعبه مربوط به همه است بعد بیاید بگوید که آنهایی که نمی‌توانند، دسترسی ندارند، که برایشان مشخص بشود [قبله] آنها جهت [کعبه باشد!] این حکم حکم عبث است، برای کسانی که دور هستند اصلًا امکان ندارد اینکه خود کعبه را قبله قرار بدهند، لذا از اوّل دو قبله در تشریع جعل شده و شارع این را جعل کرده: یکی خود کعبه برای افرادی که نزدیک هستند و یکی جهت کعبه برای افرادی که دور هستند!

ولی وقتی که ما مشاهده می‌کنیم می‌بینیم مطلب

این‌طور نیست، نه، خدا از ابتدا کعبه را قبله قرار داده، منتهی با این بیان برای کسانی که نزدیک هستند خب مشخص است که خود کعبه باید باشد ولی برای افراد دور چون نمی‌توانند خود کعبه را قبله قرار دهند لذا جهت کعبه از خود کعبه کفایت می‌کند، به این نحو، نه به آن نحوی که علامه حلّی فرموده.

بنابراین اگر در این زمان البتّه در این زمان هم هست، یک وسائلی هست اگر در این زمان مثلًا در قم ما یک وسیله‌ای داشتیم، یک دستگاهی داشتیم، فرض کنید یک فرستنده روی کعبه می‌گذاشتند و یک گیرنده هم که در همین‌جا بود دقیق یک خط را می‌کشید به وسط کعبه، می‌شود یا نمی‌شود؟ می‌شود. آن می‌شود قبله ما، دیگر ما نباید به این طرف و آن‌طرف بخوانیم، چرا؟ چون دستگاهش آمد. این فرق می‌کند با مسأله اوّل ماه و این چیزها، این دوتاست. چون در آنجا خود کعبه موضوع برای إتجاه ما بود، ولی چون شارع می‌بیند دست ما کوتاه است ارفاق می‌کند، برای ما تسهیل می‌کند، برای سهولت ما می‌گوید: حالا چون نمی‌توانی، به آن

إتجاه کعبه هم می‌توانی نماز بخوانی؛ ولی وقتی دستگاهش را داشتی خب می‌توانی، وقتی دستگاهش را داشتی وظیفه‌ات این است که طبق دستگاه [عمل کنی]، اگر دستگاه را نداشتی، می‌توانی [به جهت کعبه نماز بخوانی]، حالا این طرف و آن طرف هم شد اشکالی ندارد. این را خواستم خدمت رفقا بگویم تا فرق را بدانند یک وقت اشتباه نشود که مواضع فرق می‌کند. در مسأله رویت هلال شارع رویت را براساس دیدن با چشم قرار داده است، نه براساس تلسکوپ، آن موقع که تلسکوپ نبود، آن موقع که طیاره و ماهواره نبود، آن موقع نمی‌دانم قمرهای مصنوعی و اینها نبودند که بردارند افق را و روز اوّل ماه و کل سال را نقشه‌اش را بدهند دست آدم. الآن نقشه شب اوّل [شوال، شب عید] فطر درآمده، به من هم داده‌اند که آقا این اوّل فطر [شوال] است، امشب فلان است! آن موقع که این حرف‌ها نبود. و ما هم به اینها نباید کار داشته باشیم باید برویم خودمان ببینیم یعنی استهلال کنیم اینها ملاک نیست، اینها ملاک نیست، بخواهیم به اینها [تمسک] کنیم.

یعنی حداقل تا الآن ملاک نیست، حالا بعدها آن یک مطلب دیگر است، که انسان به این یقین برسد و از اینها خلاصه برایش اطمینان پیدا بشود این مطلب دیگری است، علی‌کل‌حال این [دستگاهها و ادواتی] که الآن هست آن موقع این حرف‌ها نبوده، آن موقع همین مردم بودند و همین چشمشان، پیغمبر هم با همین چشم می‌گفت: اوّل ماه است، با همین چشم هم می‌گفت: آخر ماه است، با همین چشم هم می‌گفت: شب قدر این است، با همین چشم هم می‌گفت: روز عرفه این است، نمی دانم روز عید قربان این است، با همین چشم می‌گفت، خیلی خب چطور شد در این زمان یک‌دفعه عوض شد؟ یعنی شب قدر ما با شب قدر پیغمبر تفاوت کرد؟ یک روز می‌رود جلو دیگر، چون پیغمبر تلسکوپ نداشت مجبور بود شب قدر را شب مثلًا سه شنبه بگیرد من باب مثال ولی ما چون تلسکوپ داریم شب دوشنبه می‌گیریم؛ !! یعنی شب قدر ما با پیغمبر دوتا شد؟ این قضیه چی می‌شود؟ در حالتی که شب قدر یکی است، با تلسکوپ و اختراع، ملائکه جایشان عوض

نمی‌شود که حالا که تلسکوپ درست شد ملائکه بپیچانند، خلاصه قدر را یک روز بپیچانند این‌ورتر کنند، پس این ملائکه منتظر اختراع ما هستند، تا وقتی اختراع نشده آن شب می‌آیند پایین، وقتی اختراع شد یک شب زودتر می‌آیند!! پس منتظر اختراع ما بودند این آقایان ملائکه و جبرئیل و نمی‌دانم لیلة القدر خیر من الف شهر و تنزل الملائکة و الروح و ... اینها بالاخره همه منتظر بودند که این تلسکوپ اختراع می‌شود یا نمی‌شود تکلیفشان را با خدا مشخص کنند. خدا می‌گوید: خیلی خب نمی‌دانم مخترع تلسکوپ و اینها کیست؟ هر وقت آن زنده شد و این تلسکوپ اختراع شد مسأله شما هم تغییر خواهد کرد!

این را بنده امشب گفتم تا اینکه این به گوش آقایان برسد و افراد و فضلا روی این مسأله فکر کنند و خلاصه برای این مسأله ببینند که چه باید کرد.

بنابراین طبق اخباری که تابحال به دست ما رسیده است و تحقیقاتی که ما کردیم قطعاً در این ماه شب اوّل ماه که شب پنجشنبه باشد را با چشم عادی ندیده‌اند، فقط در دو سه نقطه آن هم با

تلسکوپ‌های قوی و در آنجا هم حتّی بعضی‌ها دیده‌اند و بعضی‌ها ندیده‌اند و این برای ما تعجب است که در یک جا یکی با همان تلسکوپ می‌بیند و یکی نمی‌بیند؛ خلاصه طبق این گزارش‌هایی که گرفته‌اند به این کیفیت است. علاوه بر این رویت ماه حتّی با تلسکوپ در شعاع زیر پنج درجه بالای افق بوده که قطعاً تحت‌الشعاع است و این قابل رویت نیست.

بنابراین تا وقتی که اخبار دیگری نرسد و مسأله را تغییر ندهد، برای ما روز اوّل ماه روز جمعه خواهد بود، این را خواستم خدمت رفقا عرض کنم.

خب در طی مطالب گذشته عرض شد که امام‌علیه‌السلام در این فقره واقعاً راه سلوک و راه حرکت را به انسان ارائه می‌دهند. عرض شد که بدون توجّه به این مسئله انسان قدم از قدم نمی‌تواند بردارد، قدم از قدم نمی‌تواند بردارد.

بنده خودم در همان زمان‌های سابق که از نزدیک در ارتباط با بزرگان، مرحوم‌والد رضوان‌اللَه‌علیه و استادشان و استاد دیگرشان، من حالات ایشان را

وقتی که از نزدیک مشاهده می‌کردم این را می‌دیدم و حس می‌کردم که واقعاً ایشان به تمام معنی‌الکلمه به این فقره امام‌علیه‌السلام پایبند بودند و هیچ‌وقت این مسئله از نظر ایشان غائب نمی‌شد و یا اینکه سست نمی‌شد.

بین روز اوّل ایشان و آخرین روز ایشان در خدمت اساتیدشان هیچ‌گونه فرقی من نمی‌دیدم که کرده باشند؛ حالا بالاخره دیگر کار ما تمام است دیگر! کار ما دیگر به اصطلاح ... همیشه وقتی‌که با دوستانشان صحبت می‌کردند این مسئله بوده یعنی این حالشان همیشه به این کیفیت بوده. وقتی‌که در کنار آن اساتیدشان می‌نشستند همیشه یک حال را داشتند، همیشه یک وضع را داشتند، بینش‌شان گرچه انسان از نظر بینش بالا می‌رود هی بالا می‌رود ولی آن بینش باعث نمی‌شد که ارتباط و موقعیت خودشان را با اساتیدشان تحت‌الشعاع قرار بدهد و این هم خیلی مسئله مسأله مهمّی است، درحالتی‌که افراد دیگری هم که آنجا بودند یک همچنین مطلبی را [از آنها] ما نمی‌دیدیم، با اینکه برای خودشان کسی بودند و ... ولی ما نمی‌دیدیم یک همچنین

مطلبی و حالی را ما مشاهده نمی‌کردیم و در نتیجه دیگر شد دیگر! هر کسی سهم خودش را بُرد و نتیجه کردار خودش را هم گرفت.

حال امام‌سجاد علیه‌السلام می‌فرماید: خدایا من که حالا این‌طور هستم «هَبنِی بِفَضلِک؛ با فضل خودت بیا با من رفتار کن» به فضل خودت به من ببخش، با فضل خودت با من عمل کن. چون همان‌طوری که دیشب عرض کردم هر دو جنبه به اراده اوست و هر دو، نزول آثار وجود اوست و اسماء و صفات اوست. وقتی‌که آن اراده پروردگار می‌اید، یک مسئله را که می‌خواهد در خارج ایجاد کند آن مسئله را به هرکدام از دو طرفین به یک اراده ایجاد می‌کند؛ یعنی برای او هیچ تفاوتی نمی‌کند که به این‌طرف یا به آن‌طرف، به این‌طرف سوق بدهد یا به آن‌طرف سوق بدهد.

خیلی عجیب است این مناجات شعبانیه را که رفقا می‌خواندند در شب‌های ماه شعبان، واقعاً این مناجات مناجات عجیبی است؛ یعنی کلمات ائمه همه‌اش عجیب است دیگر، در یکی از این فقرات

دارد که: **«الهی لَم یکن لی حَولٌ فَانتَقِلَ بِهِ عَن مَعصِیتِک الّا فی وَقتٍ ایقَظتَنی لِمَحَبَّتِک؛** خدایا من قدرت ندارم که از گناه تو رویگردان شوم فَتَحَوَّلُ[1] [فانتقل] یعنی رویگردان شوم رویم را برگردانم، گناه را از خودم دفع کنم و از گناه سر باز بزنم، مگر در وقتی‌که تو مرا بیدار کردی به‌واسطه محبت خودت، یا مرا بیدار کردی به محبتی که در دل من نسبت به خودت انداختی» هر دویش یکی است هر دو یک معنا دارد. یعنی وقتی من آمدم خب برای انسان پیش می‌آید دیگر، گناه پیش می‌آید یک مطلبی را به انسان ارائه می‌دهند یک دروغ بگو این‌قدر فایده می‌بری، شیرین است حالا یک دروغ می‌گوییم بعد توبه می‌کنیم، حالا به این نفع برسیم! حالا این قوم و خویشت است این‌جوری نگو، این‌جوری قضاوت نکن برو این‌جوری شهادت بده، برو اینجا در دادگاه این‌جوری شهادت بده، شهادت به دروغ بده عجیب است برو شهادت به دروغ بده؛ چون این برادرت است، چون این خواهرت است، چون این رفیقت

---

[1] استاد "فَتحوِّل" قرائت نمودند ولی در نسخ "حَولٌ فَنتقلُ" آمده است

است، چون این قوم و خویشت است و بر آن اساس یک ضرری متوجّه بشوی و ما می‌رویم و انجام می‌دهیم، و یک تهمتی را به یک شخص وارد می‌کنیم، اتهامی را وارد می‌کنیم که چه؟ که این فردی که نزدیک ماست به یک منفعت دنیوی، یک منفعت گذرا، یک منفعت دو روزه برسد. اینها همه‌اش مال چیست؟ مال غفلت است دیگر، اینکه الآن داری این کار را می‌کنی فکر فردا را کردی؟ خب این دو روز گذشت فردا چی؟ فکر فردا را هم بکن! آن‌وقت بعد ببین می‌توانی بروی یا نمی‌توانی بروی!

یا وقتی‌که یک موردی پیدا می‌شود انسان وسوسه می‌شود، شیطان سراغ آدم می‌آید، نیاز به سراغ آمدن شیطان ندارد ما خودمان هم کافی هستیم، بیخود گردن شیطان نگذاریم! طرف می‌آید می‌گوید آقا ببخشید شیطان آمد ما را گول زد! گفتم: نه قربان تو شیطان را گول می‌زنی شیطان تو را گول نمی‌زند، بابا گردن شیطان نینداز، شیطان بیچاره ... کار را خودت کردی می‌اندازی گردن شیطان، حالا می‌خواهد از خودش سلب مسئولیت کند این هم از

کلک‌هایش است. نه بابا شیطان با تو کاری ندارد، شیطان می‌رود سراغ آنهایی که به این زودی دست به کسی نمی‌دهند، سراغ آنها می‌رود. ماها را شیطان باید بدود به ما برسد! می‌گوید: اقلًا بابا بایستید گفتم مخالفت کنید نه این‌قدر که دیگر، تو که دیگر بابا، من این‌قدر هم نگفتم! ما شیطان را درس می‌دهیم، شیطان نیاز به ما ندارد. شیطان می‌رود سراغ اولیاء خدا، پیغمبران، سراغ آنهایی که در آن عوالم بالا [هستند] نمی‌آید وقتش را برای ما تلف کند و بگذراند. می‌گوید: شیطان گولم زد! برو کجا شیطان گولت زد، تو خودت می‌کنی، چرا تقصیر شیطان می‌گذاری؟!

آن وقتی‌که وسوسه می‌شویم، آن وقتی‌که دارد یک گناه شیرین در نظر می‌آید همان وقت، درست! این آیه شریفه دارد که إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذا مَسَّهُمْ طائِفٌ مِنَ الشَّيطانِ تَذَكرُوا الأعراف، ۲۰۱؛ وقتی‌که یک طوفی از شیاطین دور و بر او می‌آیند و او را مس می‌کنند و پَرشان را به این می‌زنند، هنوز وارد در گناه نکردند! هنوز وارد در گناه نشده، هنوز دارد در فکرش گناه می‌آید تصورش می‌آید، هنوز وارد

نشده؛ بروم این کار را بکنم، بروم به فلان کس بگویم: ببین این معامله‌ای که می‌خواهی با او بکنی این اینجایش این‌طور است بیا از من بخر، بیا [معامله] بکن، یک دروغ هم بگوید که آن الآن دارد این‌طور می‌کند، یا چیزهای دیگر، درست!

این قضیه درباره حضرت‌یوسف علیه‌السلام دیگر خیلی مسئله بارزی است، در آنجا هم خداوند می‌فرماید که: وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِها لَوْ لا أَنْ رَأى بُرْهانَ رَبِّهِ یوسف، ۲٤ حضرت‌یوسف چدن و فولاد و بُرنز نبود، آدم بود بشر بود، نفْس داشت، آن هم کشش داشت آن هم علاقه داشت، آن هم فکر داشت، آن هم همین تمایلاتی داشت که همه دارند، بشر بود، جنسش جنس ملک که نبود، جنسش جنس آدمی بود، منتها چیزی که بود حضرت‌یوسف اتکا به خدا داشت خودش را به خدا سپرده بود، گفته بود که: خدایا من در همه امورم خودم را به تو می‌سپرم، من از خود اراده و قدرت ندارم، من از خود اختیار ندارم، تو بیا اختیار بده، قدرت بده، همّت بده، توجّه بده تذکر بده تنّبه بده، تو بیا به من بده. نه اینکه من

قدرت دارم من می‌توانم، من چه می‌کنم!

لذا در این شرایط خاص که قرار گرفت و او وسوسه کرد آن توجّهی که داشت آمد به دادش رسید، آن التجائی که داشت آن تسلیمی که داشت، آن التجاء و ابتهال به خدایی که داشت درهرحال خب بالاخره حضرت یوسف شخص جوانی بود، منزه بود پاک بود و خودش را به گناه آلوده نکرده بود در تمام این مدت به‌دنبال رضای الهی و عمل به تکلیف بود، در تمام این مدت ... خب هنوز به پیامبری نرسیده بود، ولی راهش راه پیامبران بود، راهش راه توحید بود، راهش راه تقرب بود، راهش راه کسب رضای الهی در تمام مراتب و در تمام کارها بود، راهش این بود.

در یک همچنین موقعی یک‌مرتبه این ... شیطان آن‌وقت سراغ حضرت‌یوسف چرا، آن درست است می‌رود، سراغ آنها می‌رود، سراغ ما نیاد سراغ آنها چرا [می‌رود.] در یک همچنین جایی بنده خدا! [چه کسی] می‌بیند؟ الآن هزار تا در تودرتو همین‌طور قفل شده، قصر چیه؟ کسی نیست اطّلاع ندارد، کجا می‌فهمد؟ تازه تو که خودت نرفتی دنبالش دنبالت

آمدند تو که نرفتی، اینها چیست؟ اینها چیزهایی است که ما درست می‌کنیم! تو که خودت نرفتی این آمده، حالا دیگر دل این بیچاره را نشکن، حالا که این‌قدر دارد اصرار می‌کند چرا حالا می‌خواهی ... بعد هم خب توبه می‌کنی و دیگر خدا هم که می‌بخشد و خدا توبه را پس برای کی گذاشته؟ و از این چیزها شروع می‌کند.

«اذا مَسَّهُم» این شیطان می‌آید هی دور می‌زند، هی عقل می‌آید، هی آن نفس می‌آید، هی می‌زند کنار، آن می‌آید یک چیزی می‌گوید، خُب تو که نرفتی سراغش، تو را آورده در اینجا، خیلی خب به خدا بگو: خدایا چاره نداشتم! یا اینکه اگر تن به این کار ندهی فردا ممکن است برایت مشکلات درست کند ها! یک وقت ممکن است برایت دردسر درست کند ها! یک وقت ممکن است اتهام به تو بزند ها! خب اینها دیگر موجه می‌شود، خودش هم می‌شود دلیل موجه و کم‌کم همین‌که نرم می‌خواهد بشود ها ها ها این نفس نرم بشود نرم بشود، بگوید: خُب باشه! یک‌دفعه از آن‌طرف می‌آید: عجب! کسی

اینجا نیست ولی خدا هم اینجا نیست؟! خدا هم نگاه نمی‌کند؟! خدا هم نگاه نکند، آیا تو با انجام این عمل آن استعدادهایی را که برای رشد داری از دست نمی‌دهی؟ آن آمادگی که الآن در نفس تو برای ترقی هست آیا این آمادگی بعد به دست می‌آید؟ نخیر، دیگر به دست نمی‌آید. این را در آنجا نه اینکه بخواهد بگوید: خدا حالا عقاب می‌کند عذاب می‌کند، فلان می‌کند، «بُرهان ربِّه» نه، حضرت یوسف به تأثیر این عمل حرام در نفس و از دست دادن آن استعدادها و آن آمادگی‌ها برای ترقی پی برد.

چه کسی به او القاء کرد؟ خدا القاء می‌کند، یعنی وقتی‌که انسان بیاید خود را به خدا بسپارد بگوید: خدایا من نمی‌دانم، من فهم ندارم، من عقل ندارم، من قدرت ندارم، تو بیا انجام بده؛ آن‌وقت در یک همچنین جایی شیطان وقتی می‌آید فضا را می‌آراید، بستر را آماده می‌کند، زمینه را مهیا می‌کند، مسائل را [توجیه] می‌کند، اینجاست که دیگر باید خدا بیاید و آن ملائکه را می‌فرستد: بروید نجاتش بدهید. از آن‌طرف شیطان می‌آید می‌گوید: این، حالا مگر مسئله چیست؟ قضیه چیست این‌قدر حالا سفت و

سخت گرفتی مهم نیست، این از آن طرف شیطان. از این طرف می‌گوید: چی چی مهم نیست آقا پدرت درمی‌آید. زن شوهردار، عجب! داری چکار می‌کنی؟ چکار داری می‌کنی؟ چی چی مهم نیست؟! بابا در را بسته چکار کنیم تقصیر ما نیست! خب در را ببندد که در را ببندد، یقه‌ات را که نگرفته، در را بسته خیلی‌خب، دست‌وبالت را که نبسته. آن از آن‌طرف می‌آید آن‌طرف استدلال می‌کند، از این‌طرف ملائکه و جبرئیل و اینها می‌آیند چکار می‌کنند؟ از این‌طرف می‌آیند مطالب را [می‌رسانند.] یکی از آن‌طرف یکی از این‌طرف، یک استدلال از آن‌طرف یک استدلال از این‌طرف.

لذا آدم می‌بیند که هی می‌رود و می‌آید هان! این‌طور نیست؟ همه بگویید بله دیگر حالا نمی‌گویم در این قضیه، در مسائل مختلف برای همه ما پیدا شده، یک‌جا نباید دروغ بگوییم می‌گوییم، یک‌جا نباید تهمت بزنیم می‌زنیم، یک‌جا نباید چکار بکنیم، نه اینکه حالا فقط این [مسائل باشد.] قضایا مطالب مختلف که برایمان پیش می‌آید برای همه هم پیش

آمده، خدا برای همه پیش می‌آورد، حواس باید جمع باشد، اینجاست که آدم باید خودش را به خدا بسپارد به قول مرحوم‌آقای‌حداد فرمایش ایشان: سالک باید مانند یک پاسبان با خنجر بر دل خود بایستد و نگذارد اصلًا آن‌طرف بیاید جلو، استدلال اولی که می‌خواهد از آن‌طرف بیاید بزند و بکوبد و خودش را به خدا بسپارد و بیندازد به این‌طرف و نگذارد هی نوبت به این رفت و آمدها برسد، آن یک طرف، این یک طرف، این یکی بیاید ... آخرش بگوید که: خیلی‌خب حالا انجام نمی‌دهیم، حالا این دروغ را نمی‌گوییم، حالا فرض کنید این تهمت را نمی‌زنیم، حالا این عمل خلاف و کار خلاف را انجام نمی‌دهیم. از همان ابتدا نگذارد به بقیه برسد، نگذارد وقت بگذرد.

لذا از آن‌طرف می‌آید قوای ملائکه، قوای رحمان، جنودالرحمان در اینجا می‌آیند و انسان را می‌گیرند. حضرت‌یوسف را آمدند دربرگرفتند و رسید به یک‌جا که دید اگر بخواهد این خلاف را انجام بدهد از آنکه باید به او برسد ساقط خواهد شد، این است که صاف ایستاد گفت: نمی‌کنم. هر کاری

می‌خواهی انجام بده، می خواهی انجام بده، تیکه‌تیکه هم بکنی انجام نمی‌دهم، دیگر اینجا بود که آن به دنبال او آمد و بعد هم که خب آن قضایای دیگر اتّفاق افتاد و بچه شهادت داد و امثال ذلک، توجه می‌کنید!

این مسئله مسئله‌ای است که أمیرالمؤمنین علیه‌السلام در مناجات شعبانیه بیان می‌کنند؛ حضرت می‌فرماید: خدایا من حول و قدرت ندارم که از معصیت تو برگردم به رضای تو، و رویم را برگردانم مگر در یک فضایی قرار بگیرم که آن فضای قرب توست، حال و هوای تو بیاید در من و مرا برگرداند و دگرگون کند و از آن فضایی که فضای معصیت بر من آمده، مرا به فضای دیگر خارج کند، وقتی‌که خارج کرد طبعاً می‌روم، وقتی‌که خارج کرد من می‌روم، آن چیست؟ آن محبت توست. پس بنابراین، تو همیشه این محبت خودت را در دل من بینداز تا من اصلًا به طرف گناه نروم، به طرف معصیت تو نروم، به طرف خلاف رضای تو نروم و حرکت نکنم، به طرف طمع نفس امّاره نروم.

نفس امّاره: هی این کار را بکنیم، آن کار را بکنیم، آن کار را بکنیم ... به این مقدار انسان می‌تواند وضعش بگذرد نه، برویم به این مقدار باشد! به این مقدار برسد ... هی بالاتر، هی بالاتر، هی بالاتر. و بدون تفکر نسبت به عاقبت و تبعاتی که ممکن است داشته باشد، هی انسان بیاید و در دور خودش این مسئله را گردش بدهد، چه کسی دارد گردش می‌دهد؟ ملائکه این را در دوروبر تو به گردش آوردند، یا شیاطین و ابالسه آمدند دارند این کارها را می‌کنند؟ هی می‌آیند، هی دنیا را جلوه می‌دهند، اینجا را زیاد کنیم، آنجا را بزرگ کنیم، آنجا را توسعه بدهیم، آنجا را چه کنیم، با چه امکاناتی با چه وضعی؟! درست! به هوای این، به هوای آن، به هوای آن، یک‌دفعه این نشد، یک‌دفعه این نشد.

خُب اینها هم همین است، مقصود از گناه، خود گناه و معصیت نیست، آن عملی که انسان را دور می‌کند، آن عملی که برای انسان گیر ایجاد می‌کند، دست و پای انسان را می‌بندد، آن عملی که فکر انسان را می‌گیرد، آن عملی که راحتی و فراغت را از انسان سلب می‌کند، آن عملی که نفس را مشغول می‌کند،

آن عملی که نفس را از رسیدن به فراغت و به عبادت و به فکر و تجرّد باز می‌دارد و به امور دنیا گرفتار می‌کند، همه اینها در یک قالب قرار می‌گیرد، همه اینها در یک کادر مورد ارزیابی قرار می‌گیرد که همه اینها ابتعاد از خداست، ابتعاد از خداست.

پس بنابراین باید از خدا بخواهیم که: خدایا ما را به فضل خودت همیشه راهنمایی کن. وقتی یک همچنین مسائلی در اختیار قرار می‌گیرد، ذهن ما را متوجّه کن فضل یعنی این، گول نخوریم، برویم از اینجا وام بگیریم از آنجا وام بگیریم، فلان بکنیم، بعد می‌ایییم چکار می‌کنیم، چکار می‌کنیم! ا! این کار را می‌کنیم! این چیست؟ همان‌جا بیاید سراغ ما، چه خبر است؟ بگذار کنار، راحت باش، راحت زندگی کن، سرت را راحت به متّکا بگذار، شب که می‌خواهی بخوابی بی‌فکر و دغدغه بخواب، این برای تو صلاح است نه اینکه با هزار تشویش با هزار خاطر و با هزار تا دعای مردم بخواهی سرت را بگذاری. وقتی‌که این مسئله می‌خواهد پیش بیاید تو بیا در فکر من در قلب من، محبت خودت را بینداز

و مرا از وارد شدن در این گرداب و وارد شدن در این باتلاق نجات بده.

وقتی محبت تو آمد یک‌دفعه بگویم: چیه؟ آخر این دنیا ارزش دارد بروی از این بگیری، از آن بگیری، از آن بگیری، از آن بگیری، بعد هم در آن گیر کنی! هان! این چرا قبلًا نبود؟ آن‌موقع دلمان می‌خواست: آره خوب است بابا! می‌رویم این کار را می‌کنیم، سرمایه‌مان این‌جور می‌کنیم، بالا می‌بریم، [سود] می‌کنیم!! امّا وقتی‌که محبت خدا می‌افتد: می‌خندد، ای بابا، برو پی کارت!

آقا فلان مبلغ است می‌خواهی بگیری؟

نه بابا برو به یکی دیگر بده!

آقا فلان امکانات است می‌خواهی؟

نه آقاجان برو یک جای دیگر.

آقا فلان موقعیت است، فلان پست است، فلان مقام است، فلان صندلی است، فلان میز است؟!

آقا این را بدهید به کس دیگر بنشیند به جای ما بهتر، ما حوصله این گرفتاری را نداریم، و چه نداریم!

چرا؟ محبت افتاده در این دل، وقتی‌که محبت

افتاد دیگر کاری نمی‌شود کرد، آن‌وقت درست فکر می‌کند، وقتی محبت بیفتد عقلانی فکر می‌کند، منطقی فکر می‌کند، مسائل را همه را با هم در نظر می‌گیرد، راحتی خودش را در نظر می‌گیرد، آیا این برایش گیر نمی‌آورد، آیا این برایش مشکل ایجاد نمی‌کند، آیا این برایش دردسر ایجاد نمی‌کند، آیا این برایش گرفتاری خیال و اینها به وجود [نمی‌آورد] همه اینها را می‌سنجد وقتی دید نه، هیچی نیست می‌گوید: حالا باشه. امّا وقتی دید این‌طور است، نه؛ آنچه را که هست می‌آید برای انسان، حالا این نسبت به مسائل عادی، گناهش که دیگر به جای خود، دیگر همین امورات است

لذا وقتی‌که امام‌سجاد می‌فرماید: هبنی بفضلک؛ معنای این فقره این است که در همه امور من خدایا فضل و آن عنایت خودت را بر من جاری کن، هم در وقتی‌که می‌خواهم گناه انجام بدهم بیا آن فضل خودت بیاور و با محبتی که بر دل من می‌اندازی از آن گناه صرف‌نظر کنم. هم در آن وقتی‌که به سمت دنیا می‌خواهم بروم حالا گرچه گناه نباشد همین

خودش بدترین گناه است به سمت دنیا می‌خواهم بروم و این رفتن به سمت دنیا به صلاح من نیست، قبول کردن این پست به صلاح من نیست، قبول کردن این مسئولیت، این اداره، این کرسی، این نمایندگی، این مقام، به صلاح من نیست. وقتی‌که محبّت تو بیاید، آن‌وقت می‌گوید: من این نمایندگی را نخواستم، من این مسئولیت را نخواستم، من این را نخواستم، نخواستم، نخواستم؛ درست شد!

امّا اگر آن نباشد می‌گوید: هم آن را می‌خواهم، هم آن را می‌خواهم، همه‌اش را با هم اگر بدهید باز هم بگویید بیاید! چرا؟ چون محبّت خدا در دل نیفتاده. دیدید بعضی‌ها هزار تا سِمَت دارند، به هیچ کدامش هم نمی‌رسند! البته خب شاید خدا افتاده ما نمی‌دانیم سعه آنها خیلی است، عقل ما نمی‌رسد ممکن است یک کسی آن‌قدر سعه داشته باشد هزار تا که سهل است کل مسئولیت کره زمین هم به او بدهند باز هم می‌گوید: هَل مِن مَزید! درست شد!

حالا اینکه بخواهیم در همه امور به راه تو برگردیم این نیاز به فضل دارد، پس حالا که خدایا ما کاره‌ای نیستیم، پرونده‌مان هم آمدیم برایت رو

کردیم، رو کردیم بابا ما هیچ هستیم، ما از صفر هم پایین‌تر هستیم، ما منها هستیم یک منهای بی‌نهایت هستیم فرض بکنیم ما آن هستیم، وقتی‌که این‌طور هستیم، این پرونده ماست حالا می‌خواهی با ما چکار کنی؟ بابا بالاخره تو هم خدا هستی دیگر! امام‌سجاد می‌گوید: وقتی ما این‌طور هستیم از خدایی تو بعید است دیگر، اینجا خدا را می‌اندازد روی آن‌طرف سکه، می‌گوید یعنی آن رگ غیرت خدا را از آن طرف ... می‌گوید: وقتی بابا با یک موجود هر کسی باشد وقتی مورچه را هم نگاه بکند دیگر لگد نمی‌کند، وقتی نگاه به یک موجود ضعیف بکند یک دستی از او می‌گیرد ما این هستیم خدایا، وقتی ما این هستیم از خدایی تو بعید است که به ما رحم نکنی؛ یعنی دارد این‌طور با این زبان با خدا صحبت می‌کند که: خدایا بابا تو خدا هستی ما بنده هستیم دیگر، این مقدار حق داریم به تو بگوییم که به ما رحمت کنم، به ما عطوفت کن، دیگر ما را مورد لطف خودت قرار بده.

زبان امام سجاد علیه السلام یک همچنین زبانی

است، زبانی است که یک بنده دارد در مقابل مولای خودش لُنگ می‌اندازد و تسلیم دارد می‌شود و از خودش تمام آثار وجود را رفع می‌کند، تمام قدرت و اراده را همه را دارد به مولا می‌سپارد، می‌گوید: خدایا حالا که این‌طور است پس غیرتت کجاست، آن رحمتت کجاست، آن غیرتت، آن خدایی، آن ربوبیت این پس کجا رفته؟ لذا قاعده‌اش هم این است که بیایی ما را ببخشی، ما را مورد رحمت و عنایت لطف خودت قرار بدهی.

إن‌شاءاللَه امیدواریم که خداوند ما را مورد لطف خودش قرار بدهد و با همین بیان امام علیه‌السلام و با همین فقراتی که واقعاً بیانگر حال ماست به طریق اولی، جایی که امام‌علیه‌السلام این مطالب را به خدا عرضه بدارد دیگر ما جای خود داریم، وقتی‌که بیان حال ما این است، خدایا با ما همان رفتار کن که اولیاء خودت از تو درخواست کردند.

اللَهم صلی علی محمد و آل محمد